

سلام به فردا

شب قدر؛ جرقه‌ای برای تغییر



محمّد بستهدنگار

● در سوره نودوهمتفتم قرآن یعنی سوره قدر پروردگار می‌گوید قرآن را در شب قدر فرستادیم. از طرفی هم در سوره‌ای دیگر می‌گوید ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده و از همپوشانی این دو آیه متوجه می‌شویم که شب‌های قدر در شب‌های ماه مبارک رمضان واقع شده‌اند. تکیه کنیم بر این آیه که می‌گوید «اللّٰه‌القدر خیر من الف الشّهر» یعنی شب قدر از هزارماه بهتر است و در این شب ملائکه به اذن خداوند نازل می‌شوند و تا نزدیک‌های سحر برای آنها که به خود مشغول بوده و با احیا گرفتن این شب خویش را محاسبه می‌کنند و به نیکی می‌پردازند و سعی بر تغییر سرنوشتشان به سمت خیر دارند، آرزوی سلامتی و امنیت می‌کنند. از طرفی آیه‌ای دیگر در قرآن هست که می‌گوید «ان الله لا یغیر ما بقوما حتی لا یغیر بما انفسهم» (سوره رعد آیه ۱۱) یعنی خداوند سرنوشت قومی را تغییر نمی‌دهد مگر خودشان بخواهند. حالا «لیلہ‌القدر»ی که از هزارماه بهتر است را اگر با توجه به این آیه معنا کنیم می‌بینیم ملتی که در زندگی‌شان حرکت ندارند و درجا می‌زنند، شب قدر برایشان نمی‌تواند سرآغاز تغییر باشد چون اهل اراده و حرکت نیستند. قدر برای افراد و مللی معنا دارد که اهل حرکتند و با اراده و اختیار در جست‌وجوی حقیقت و عدالت و آزادی هستند. آنها که در این راه گام برمی‌دارند، در شب قدر برایشان جرقه‌هایی زده می‌شود که زندگی و سرنوشتشان را شتاب یا تغییر می‌دهد.

هرکس در زندگی خودش حتماً «لیلہ‌القدر»ی داشته یا خواهد داشت. یعنی شیبی که وضعی برایش به وجود می‌آید که مسیر زندگی‌اش عوض می‌شود. چنین شیبی، شب قدر است. چنین شب قدری که در جهت خیر و سلامتی و آگاهی باشد، همان است که از هزارماه بهتر است. برای ملتی که اهل اراده و حرکت باشد، چنین شب‌هایی از هزارماه بهتر است. مرحوم طالقانی سال ۵۸ در همین شب‌ها در کاخ سعدآباد سخنرانی‌ای ایراد می‌کردند و می‌گفتند وقتی مردم دچار فتنه رضاخان شدند و استبدادی بر جامعه حاکم شد مردم دعا می‌کردند ولی تحولی در وضعیتان به وجود نمی‌آمد اما در سال‌های میانی دهه ۵۰ مردم حرکت و با ظلم مبارزه کردند و دعایشان جواب گرفت و به شب قدرشان رسیدند. مفهوم شب قدر را باید درک کنیم. باید بدانیم شیبی است که در زندگی انسان در حال حرکت، تحولی به وجود می‌آید. ممکن است شب قدر هر کسی البته در ماه‌های مختلف و روزهای دیگری باشد اما اینکه قرآن می‌گوید شب قدر در ماه رمضان واقع شده به این دلیل است که دعا و تضرع و روزه‌گرفتن و خود را آماده تحول و تغییر کردن در این ماه برای بندگان به وجود می‌آید؛ مخصوصاً در روزهای دهه پایانی ماه مبارک رمضان که پرهیزگاری حال آدم‌ها را عوض کرد.

شب‌های قدر آمیخته شده است با شهادت امامی آزاده و عدالت‌طلب؛ حضرت علی(ع) در چنین شب‌هایی ضربت خوردند. در این شب‌ها باید به شیوه زندگی ایشان هم توجه ویژه داشته باشیم. حضرت علی(ع) به مالک اشتر خطاب کردند هر گز نگو من مأمورم و معذور و به من دستور داده‌اند. حضرت مخالف اطاعت کورکورانه نبوندند. به آزادی‌های فردی و اجتماعی توجه ویژه داشتند. یکی از مخالفان سیاسی حضرت علی(ع) خوراج بودند که مرتب سخنرانی‌ها و اجتماعات ایشان را بهم می‌زدند ولی امام با اینها مدارا و از آزادی‌های مشروعشان دفاع می‌کردند و می‌گفتند تا زمانی که اهل گفت‌وگو هستند با آنها گفت‌وگو می‌کنیم و سهمیه‌شان از بیت‌المال را قطع نمی‌کنیم و حق دارند در مساجد خدا عبادت کنند اما اگر تصمیم به جنگ مسلحانه گرفتند آن‌وقت علیه آنان مبارزه می‌کنیم. این مطلب در تاریخ طبری و بسیاری از کتب تاریخی دیگر نقل شده است. یکی از ویژگی‌های مهم دیگر ایشان این بود که دم آخر خطاب به خانواده‌شان گفتند مبادا پس از کشته‌شدن من در شهرها راه بیفتید و قتل‌عام کنید، من بر اثر یک ضربت کشته شدم و شما هم حق دارید فقط یک ضربت بزنید اما اگر عفو کنید به نقوا نزدیک‌ترید. امید که در این شب‌های قدر، روح رفتار حضرت علی(ع) را دریابیم.

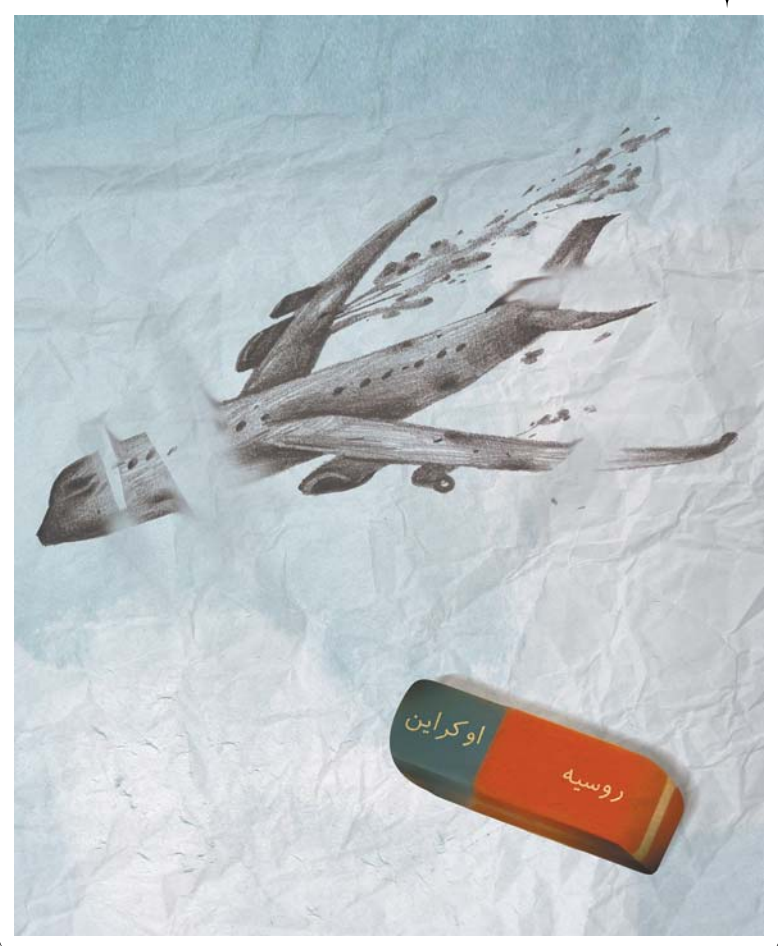
شترق روزنامه

یکشنبه «۲۹ تیر ۱۳۹۳» ۲۲ رمضان ۱۴۳۵ • ۲۰ جولای ۲۰۱۴ • سال یازدهم • شماره ۲۰۶۸ • ۱۶صفحه • اذان ظهر تهران ۱۳:۱۱ • اذان مغرب ۲۰:۳۸ • اذان صبح فردا ۴:۲۳ • طلوع آفتاب ۶:۰۴

روزنفرها

کارتون خواب

مهدی معتضدیان
motazedian.mehdi@yahoo.com



خبر فردا

هانی ابواسعد هم به اصغر فرهادی پیوست

سیاستمداران در آن جایی که فلسطین می‌نامندتصمیم‌گرفتندجنگی را به وجود آورند. موشک‌ها، بمب‌ها و گلوله‌ها بر خانه‌ها سرازیر می‌شوند. ۱۰دقیقه قبل از فرودآمدن موشک به آنها زنگی زده و گفته می‌شود که خانه‌تان قرار است ویران شود،خاطر اتنان از بین برود و آنچه دوست دارید به زیر خاک برود. در این میان، کشته‌شدن کودکان، فراموش نمی‌شود. در این گوشه از دنیایی که ما هستیم عده‌ای تصمیم گرفته‌اند کاری را آغاز کنند و نظرات آن سیاستمداران و آثانی را که نمی‌دانند چه اتفاقی در حال افتادن است به خود جلب کنند. اینگونه بود که کمپین «کشتن همنوعان خود را متوقف کنید، آغاز شد و در کمتر از یک هفته توانست ۳۲۰هزارنفر عضو داشته باشد. اصغر فرهادی به‌عنوان تنها ایرانی برنده اسکار و نسرین ستوده نیز به‌عنوان یک وکیل، برای ما ایرانی‌ها چهره



هر کجای دنیا رنج می‌بریم، امروز به بهانه کشتار در غزه یا ما همصدا شویم» در این مدت افراد زیادی از گوشه‌وکنار دنیا با گرفتن عکس همین جمله در دستا نشان، به زبان انگلیسی و فارسی اعتراض کرده‌اند. در ایران هم بازیگرانی همچون مهناز افشار و صابر ابر به آنها پیوسته‌اند و «فرزانه طاهری» نیز به این درد بزرگ، یعنی کشتن کودکان در آن گوشه دنیا اعتراض کرده است.همان‌طور که کودکانی با پاهای برهنه این جمله را در دست دارند و عکس گرفته‌اند.

میراث فردا

«خسرو شکیبایی» صبر کرد تا درخشید



رسول صدراعظمی

و محبوبیت چیست؟ در عالم بازیگری نمونه‌های دیگری هم داشته‌ایم که از چنین محبوبیتی برخوردار بوده‌اند، مثل پرویز فنی‌زاده یا حسین بناهی. اما آنها در زمان حیاتشان آنطور که باید دیده نشدند. در حالی که برای خسرو شکیبایی این اتفاق افتاده بود. شاید دلیل اصلی محبوبیت خسرو این است که او به مفهوم واقعی کلمه هنرمند بود. چه به‌لحاظ حضور مقتدرانه‌اش در تئاتر طی سال‌های متوالی و چه از نظر حضور جدی‌اش در سینما. فراموش نکنیم که اغلب کسانی که به بازیگرانی علاقه‌مندند توقع دارند که فوراً تبدیل به ستاره شوند در حالی که خسرو شکیبایی بیش از ۲۰سال تلاش کرد تا شناخته شد، ستاره شد و درخشد. تا قبل از آن بازیگری خوب بود اما یک ستاره نبود. او صبوری کرد و منتظر ماند تا سرانجام سینما را تسخیر کرد. او بر ویژگی‌هایش اتکا نمی‌کرد و مدام در حال تمرین بود برای اینکه بتواند هنرمندی کامل باشد. نوع رفتار و گفتار او از جنس مردم بود. کلام و نوع صدایش توام با همدلی و مهربانی باورپذیری برای مردم بود. مجموعه این ویژگی‌ها باعث می‌شود تا پس از این سال‌ها همچنان به یادش باشیم و تا روزها و سال‌ها بعد، هرگز فراموش نکنیم.

جعفر مدرس صادقی



آن بازیگری که در نمایش «استاد» اوزن یونسکو در نقش خود استاد بازی می‌کرد و در هفته‌های گذشته ماجرای او را تعریف کردیم، چندسال پیش از آن نمایش، در نمایش «چشم به راه گودو»ای ساموئل بکت بازی کرده بود و آن هم نسه در نقش خود گودو که تا آخر نمایش رو نشان نمی‌دهد، بل که در نقش آن پسرپچه‌ای که دو بار می‌آید روی صحنه تا به استراگون و ولادیمیر بگوید که آقای گودو امشب نمی‌آید اما فردا حتمن پیداش می‌شود. پسرپچه‌ای که می‌آمد روی صحنه فقط باید پیغام آقای گودو را به آن دو نفر می‌داد و می‌رفت، اما از آن دو نفر می‌ترسید و به تته‌پته می‌افتاد. یکی از آن دو نفر (استراگون) یقعا‌ش را می‌گرفت و می‌خواست او را بزند. آن یکی (ولادیمیر) وساطت می‌کرد و می‌گفت بنابر ببینیم چی می‌گه. پسرپچه میان این دو هیولا معطل مانده بود. تته‌پته کردن، بُریده‌زیده حرف زدن و معطل ماندنش، همه‌ی اینها مال این بود که ترسیده بود. واقعن ترسیده بود. اصلن لازم نبود بازی کند. هر پسرپچه‌ی دیگری هم به جای او بود. از آن دوتا می‌ترسید، به تته‌پته می‌انداذ، بریده‌زیده حرف می‌زد. او بازی نمی‌کرد و اگر هم داشت بازی می‌کرد، در نقش خودش داشت بازی می‌کرد. بیشتر جواب‌هایی که باید به آن دوتا می‌داد، از حد یک «بله»



امیلی امرابی

خانه اغلب ماهیگیرهای غزه کنار ساحل است، خانه که نه، بلوک‌های سیمانی که روی هم چیده‌اند و سقفی از چوب بالایش انداخته‌اند. کار و بار فعلاً تعطیل است، در این بمباران‌های بی‌امان حتی نمی‌شود به دل دریا زد. از سال ۲۰۱۲ محدوده مجاز برای ماهیگیری بیشتر وقت‌ها فقط سه مایل است و تازه هر آن ممکن است از سوی مرز اسرائیل حتی در روزهای آتشی‌س به سوشان تیراندازی شود.

بکر به چهار پسرپچه و عموزاده‌ای کوچکشان حکم کرده توی همین خانه بمانند، اما عصر چهارشنبه بچه‌ها دیگر دوام نمی‌آورند، می‌زنند به دل ساحل جلوی خانه تا بازی کنند. آنچه دوربین‌های ساحل ثبت کرده‌اند، «خون‌بازی» است. چنددقیقه بعد موشک‌های اسرائیلی کلیه‌ای در چنددقی می‌جایی که بچه‌ها بازی می‌کنند را زیر باران موشک می‌گیرد، یکی از بچه‌ها در جا کشته می‌شود و بقیه پرت می‌شوند این‌سو و آن‌سو. هیچ تلویزیونی توان نمایش بدن سوخته و تکه‌پاره‌شان را لایه‌لای شن‌های ساحل نداشت. در گزارش شبکه «TF۱» پیکر تکه‌پاره بچه‌ها را شطرنجی و محو کردند تا دل تماشاچیان فرانسوی این گزارش چندان به درد نیفتد، اما دوربین‌ها روی چین‌های عمیق صورت مادر خسته بچه‌ها زوم می‌کنند، او به‌ت‌زده در ساحل می‌دود، می‌کوبد روی صورتش و باد دنباله‌ورسریش را پهن می‌کند روی صورت اشکبارش. فریاد می‌زند و از کادر دوربین دور می‌شود.

«جاناتان میلر» گزارشگر کانال چهار بریتانیا هم یکی از غمناک‌ترین گزارش‌هایش را از این حادثه مخابره می‌کند.

کنار گود

چشم به راه «گودو»

یا «نه‌ای خشک و خالی آن‌طرف‌تر نمی‌رفت. سخت‌ترین قسمت کارش این بود که در جواب این سؤال که برای آقای گودو چه‌کار می‌کنی، بگوید زُهره‌اش را می‌چرانم، و در جواب این سؤال که آقای گودو با تو میانه‌اش چطور است، بگوید خوب است» و در جواب این سؤال که تو را کتک می‌زند یا نه، بگوید نه، اما برادرم را کتک می‌زنند، و در جواب این سؤال که برادرت برای آقای گودو چه‌کار می‌کند، بگوید گوسفندهای او را می‌چرانم، و در جواب این سؤال که شبها کجا می‌خوابی، بگوید توی اتاقک زیرشیروانی. حتا بار دومی که می‌رفت روی صحنه (اواخر پرده‌ی دوم) تا به آنها بگوید که آقای گودو سلام رساندند و گفتند که امشب هم نمی‌آیند اما فردا شب حتمن می‌آیند» ولادیمیر کار او را راحت می‌کرد و پیش از این که حرفی بزند، به او می‌گفت لایسد آمدای بگوینی که آقای گودو امشب هم نمی‌آید؟ و پسرپچه فقط باید جواب می‌داد بله. و بعد ولادیمیر می‌گفت و لاید آقای گودو گفته است که فردا شب حتمن می‌آید؟ و پسرپچه فقط باید جواب می‌داد بله، و بعد می‌پرسید آقای گودو ریش هم دارد؟ و پسرپچه فقط باید جواب می‌داد بله، و بعد می‌پرسید ریش او چه رنگی است؟ و پسرپچه فقط باید جواب می‌داد سفید است. بعد از نمایش «استاد» توی هیچ نمایشی بازی نکرد. نمایش دوست داشت و دوست داشت تماشا کند، اما نه از رویه‌رو و مثل یک تماشاچی، بل که از کنار صحنه و از پشت صحنه. می‌رفت پشت صحنه و قول می‌داد که توی دست و پا نباشد. فقط تماشا می‌کرد. می‌رفت سر تمرین و قول می‌داد که هیچ سر و صدایی نکند و هیچ اظهار وجودی نکند و فقط یک گوشه‌ای بایستد به تماشا. به این ترتیب، توی دل هر نمایشی بود و نمایش را از توی خودنمایش تماشا می‌کرد، نه از بیرون. از زاویه‌ی تماشاچی و از بیرون نمایش که تماشا می‌کردی، مثل این بود که نمایش را گذاشته باشند توی یک قالب. اما از توی نمایش و از کنار صحنه و پشت صحنه، همه‌چی فرق می‌کرد. چند دقیقه‌ای مانده به آخر نمایش، ولادیمیر می‌رفت به طرف او تا او را بترساند. پسرپچه می‌زد به چاک و از صحنه بیرون می‌رفت. هر پسرپچه‌ی دیگری هم به جای او بود، همین کار را می‌کرد، اما ای کاش می‌توانست یک گوشه‌ای کنار صحنه بایستد و آن چند دقیقه‌ی آخر نمایش را از نزدیک تماشا کند. آنجا که استراگون و ولادیمیر تصمیم می‌گیرند خودشان را به شاخه‌ی درخت دار بزنند، اما طبلان ندارند. استراگون کمر بند خودش را باز می‌کند و می‌خواهند ببینند که به درد این کار می‌خورد یا نه. صدای حرف زدن آن دوتا را از پشت صحنه می‌شنید، اما خود آن دوتا را نمی‌دید. این قسمت نمایش جذاب‌ترین و خنده‌دارترین قسمت نمایش بود. آنجا که یکی این‌طرف کمر بند را می‌گرفت و یکی آن‌طرف کمر بند را می‌گرفت و از دو طرف می‌کشیدند و کمر بند از وسط پاره می‌شد، و آنجا که ولادیمیر به استراگون می‌گفت شلوار تو بکش بالا!

گزارش فردا

معاذله یک به ۳۱۰ در جنگ ۱۱ روزه

وقتی همه خواب بودند



جولگوی مردم غزه نیست. دکتر «بالا» در توپیترش نوشته است: «اوضاع در خان یونس و دیرالبیح از این هم بدتر است، بیمارستان‌های کوچک‌تر زخمی‌های بیشتر و کمبود دارو معطل همیشگی است»

در کمتر از ۱۱ روز، بیش از ۳۱۰ فلسطینی کشته شده‌اند و یک اسرائیلی هم در آن‌سو بر اثر اصابت راکت کشته‌شده است، اما در این جنگ نابرابر کودکان فلسطینی بیشترین آسیب را می‌بینند، برخیشان کشته می‌شوند و مدرسه‌شان آواره می‌شوند، از جنگ‌های پیشین هنوز آوارگان بسیاری باقی مانده‌اند، بر اساس آمار سازمان ملل، غزه با کمبود ۷۰هزارخانه رویه‌رو است و بسیاری از کودکان هنوز در آوارگاه‌های پسر می‌برند. «محمد ابوخضیر» نوجوان ۱۶ ساله فلسطینی به تلافی کشته‌شدن سه نوجوان اسرائیلی کشته و پیکرش آتش زده‌شد، صداهافر در شمال نوار غزه از خانه‌های‌شان گریخته‌اند و بنابر آمار سازمان ملل چهارهزار فلسطینی در رویارویی چندروز اخیر آواره شده‌اند، کودکان بیشترین کشته‌شدگان حملات دور اخیر هستند و اسرائیل در حضور بیش از ۲۰۰۰ فعال رسانه‌ای از زیربار هر مسؤولیتی شانه خالی می‌کند و می‌گوید طرف فلسطینی، غیرنظامیان را در معرض خطر مرگ قرار می‌دهد. می‌گویند مادر «محمد ابوخضیر» به دبدن مادران چهار کودک کشته شده رفته است؛ مادرانی که ناشان از راه ماهیگیری همسران‌شان تامین می‌شد، حالا در انتظار خون‌های خواهند بود، اهل خوشی از راکت‌برانی‌هایی که در جواش ممب‌هایی روی سر محل سکونتشان فرود می‌آمد، نداشتند، اما لاید از این پس دعای خیرشان را بدرقه راه شبه‌نظامیانی خواهند کرد که می‌خواهند خواب و آسایش را از چشم شهرکشیشان اسرائیلی که به تماشا می‌بمباران غزه روی تنها گدمه می‌کنند، بریانند و این دور مرگ و «خون‌بازی» ادامه خواهد داشت.

پرسه

گردوخاک در خانه «دایی جان ناپلئون»



به نظر می‌رسید شورای شهر با الزام شهرداری تهران مبنی بر تملک این خانه، زمینه پایان خوش این پرونده را فراهم کرده حالا حکیمی‌پور به «شرق» می‌گوید که خرید این خانه به این آسانی نیست: «بعد از اولویت‌بندی باید از تعامل با دیگر نهادهای استفاده کرد و نمی‌توان صرفاً از شهرداری توقع چنین کاری را داشت.»

امسال نهمین سال ورود خانه دایی‌جان ناپلئون به فهرست آثار ملی کشور و شروع دور تازه‌ی تخریب خانه‌های تاریخی در تهران بود. ۱۲ تیر سال ۸۴، سازمان میراث‌فرهنگی خانه باغ اتحادیه را با شماره۱۲۰۵۷ به فهرست آثار ملی کشور پیوست کرد اما چهار سال بعد به‌دلیل درخواست مالکان از دیوان عدالت اداری و عدم‌رسیدگی سازمان میراث‌فرهنگی، خانه از ثبت خارج شد و این شروع نگرانی‌ها برای خانه‌ای بود که زمانی یکی از مهم‌ترین سربال‌های تلویزیونی در آن رشته شده بود. در آن روزگار نگرانی از مرگ خانه دایی‌جان ناپلئون، باعث شد ۴۰۰ هنرمند و صد خبرنگار برای قلابیاق نل‌های بنویسند و خواستار حفاظت از این خانه شوند اما به‌نظر می‌رسد این‌روزها، شهردار تهران در مجموعه شهرداری، برنده‌هایی مهم‌تر از حفظ خانه‌های تاریخی داشته باشد. او که این روزها به‌دنبال اجاره کردن خانه‌ی در بافت تاریخی شهر است تا نشان دهد از حافظان میراث‌فرهنگی پایتخت است، اما چند سالی است که چشم روی تخریب خانه‌های تاریخی شهر بسته است و البته که ماجرای خانه دایی‌جان ناپلئون، تنها مربوط به همین چشم‌پوشی ساده نمی‌شود و پای گفته‌ها و نگفته‌های دیگری هم در میان است.